

نظریه شخصی سر آرنولد مک نیر رئیس Arnold Mc Nair

با آنکه عقیده اینجانب موافق با نتیجه نظریه دیوان است لیکن چون دلالی که مرا معتقد به نتیجه مزبور می نماید کاملاً نظیر دلائل مندرجه در حکم دیوان نیست میل دارم چند کلمه در این مورد اضافه نمایم :

من بدواً بچند نکته که جنبه مفدماتی دارد می پردازم :

با آنکه بموجب منشور جامعه ملل و اساسنامه دیوان دائمی دادگستری بین المللی هیچ دولتی مجبور از قبول صلاحیت دیوان نبود مع الوصف قسمت ۲ ماده ۳۶ اساسنامه راه قبول اختیاری این قضاوت را برای کلیه دول باز گذارده بود و این ماده (که عیناً در اساسنامه فعلی دیوان فعلی با جملات کاملاً مشابهی نقل شده است) در واقع بکنوع دعوتنامه دائمی بود که از طرف دیوان از اعضای جامعه ملل شده و مفاد حاکی از قبول قضاوت اجباری تمام یا قسمتی از صلاحیت دیوان مندرج در آن با قید معامله متقابل بود :

در اینجا لازم است توجه داشت که اینها امکان نپذیرد دو طرفه عقدی را پیش بینی
شده بود به امکان فسخ دو طرفه آنرا یعنی هر دوای در عین حال که مغبنا و در حدود اعلامیه
قبول تضات اجباری یا عدم آن بود در صورت قبول تضات اجباری قبولی خسود را
بهر خود که مایل بود باقیه معامله متقابله محدود نماید و بنابر این دولت دیگری که در صد
جستجوی مبنای صلاحیت دیوان است بایستی ثابت نماید که اعلامیه هر دو دولت از جهت حل
موضوع مورد اختلاف در دیوان باینکه بیکر مطابقت دارد .

قسمت ۵ ماده ۳۶ اساسنامه دیوان فعلی که از ۱۹۴۵ اجرا میشود چنین مقرر میدارد
که اعلامیه هائیکه به موجب ماده ۳۶ اساسنامه دیوان دائمی صادر شده و هنوز بقوت خود باقی
هستند بمرکز قبول صلاحیت اجباری دیوان فعلی تائید میگردد و طرفین در این مطالب متفق
میشوند که اعلامیه ایران که در ۱۹ سپتامبر ۱۹۳۲ تائید شده است هنگامی که دولت انگلیس
دادخواست خود را در ۲۶ مه ۱۹۵۱ تقدم دیوان نمود بقوت خود باقی بود و همچنین هر دو
طرف بر این عقیده متفق هستند که اعلامیه انگلستان شامل موضوع مورد اختلاف فعلی میباشد .

دادگاه بین المللی بایستی مسئله صلاحیت را مسئله ساده مطروحه بین اصحاب دعوی تلقی
نماید بلکه باید شخصا اطمینان حاصل کند که دولتی که طبق اعلامیه خود دعوت پدادرسی شده
است و اقسا تراضی بصلاحیت دیوان نموده است یا خیر - چنانچه دیوان دائمی در حکمی که در
۱۹۲۷ در موضوع کارخانه شازرو مشعر بر صلاحیت صادر کرد در قسمت ۳۲ نمره ۹ سری الف
عین وجه امر را در نظر گرفت و حال آنکه موضوع مورد اختلاف در اعلامیه قید نشده بود :

در موضوع مورد بحث چندین بار تذکر داده شد که دیوان در موارد تردید بایستی اعلام
عدم صلاحیت نماید دره اقم تضات دیوان همیشه تضات محدود و محدود منحصراست که دول طرف
دعوی آن را قبول کرده اند و بهین جهت دیوان در مورد اختلاف در صلاحیت باوقتی که اساسنامه
صلاحیت را مورد مطالعه قرار میدهد احراز صلاحیت نخواهد کرد مگر آنکه دلایل کافی و قراوان
بر صلاحیت دیوان موجود باشد . صرف تقدیم دلایل جدی برای اثبات ابراد عدم صلاحیت نمیتواند
ایجاد تردیدی را که کافی برای قبول عدم صلاحیت دیوان باشد بنماید بلکه وجود اراده اصحاب
دعوا بقبول تضات دیوان است که همیشه در امر صلاحیت یا عدم صلاحیت مطمح نظر دیوان قرار
میگیرد و تردید و شک در اطراف صلاحیت در مقابل اراده طرفین مثل در مورد بحث که دیوان را
متقاعد بصلاحیت خود نموده نمیتواند مؤثر واقع گردد .

مطلب اساسی که تحت مطالعه دیوان میباشد معنای کلمات زیر است که در
اعلامیه ایران ۲ اکتبر ۳۰ و تائید آن مورخ ۹ سپتامبر ۳۲ مشعر بر قبول صلاحیت دیوان
ذکر شده است :

«راجع بکلیه اختلافاتی که پس از تائید این اعلامیه در مورد احوال یا اعلامیه مستقیما
یا من غیر مستقیم ناشی از اجرای عهدنامه یا قرارداد هائی است که بعد از تائید این اعلامیه مورد
قبول ایران واقع میشود با استثنای . . . الخ»

آیا قید عهدنامه ها و قراردادها چنانچه دولت انگلیس مدعی است شامل عهدنامه ها یا
قراردادها بطور کلی وبدون توجه بتاريخ قبول میگردد و یا آنکه چنانچه دولت ایران مدعی است
فقط شامل عهدنامه ها یا قرارداد هائی است که دولت ایران بعد از تاریخ تائید اعلامیه امضاء
نموده است ؟

بجایزه دیگر کلمات «بعد از تائید این اعلامیه» چنانچه انگلیس میگوید مرتبط

با احوال و اعمال است یا چنانچه ایران اظهار می کند مربوط به عهد نامه ها پس
قراردادهاست؟

اهمیت موضوع در اینجا است که دولت انگلیس برای اثبات صلاحیت دیوان
لااقل به چندین عهد نامه که قبل از ۱۹ سپتامبر ۳۲ مورد قبول ایران واقع شده است
متوسل میگردد.

اینجا چون باین نتیجه نظریه دیوان موافق احتیاجی بتکرار مطالبی که در این موضوع
کاملاً در حکم دیوان درج است ندارم. هر دو تفسیر همانطور که نماینده انگلیس هم قبول کرده از
نظر قواعد نحوی ممکن است. علاوه از نظر ماهوی هر دو تفسیر امکان پذیر است و هر دو با آنکه
نتایج حاصله از دو تفسیر کاملاً مخالف یکدیگر است یک معنا دارند. بطور خلاصه متن اعلامیه واقعا
مبهم است و به همین جهت انصراف از متن اعلامیه لازم است و بایستی با مطالعه اوضاع و احوال خارجی
بینیم آیا رفع ابهام میگردد یا خیر.

در ۱۹۲۸ مجمع عمومی جامعه ملل برای آنکه قبولی عده زیادی تری از دول را بصلاحیت
اجباری دیوان دائمی تحصیل کند مجاهدت فرادانی نمود که نتیجه آن در بین سنوات ۱۹۲۸ تا
۱۹۳۲ مشهود و قریب ۲۶ دولت اعلامیه هایی مشعر بر قبول صلاحیت دیوان عربک بشکل مخصوصی
تسلیم دیوان نمودند که یکی از آن دول دولت ایران بود منتها قبولی دولت ایران خیلی محدود بود
مع الوصف همین قبول محدود بشمارنده ایران در ژنو فرصت داد که در ۱۶ سپتامبر ۱۹۳۰ بمجمع
عمومی اعلام کند که بر حسب غیر تلگرافی واصله از تهران دولت ایران الحاق خود را بشرط
اختیاری اسانسنامه دیوان دائمی دادگستری بین المللی اعلام داشته است محدود ساختن صلاحیت
دیوان در اعلامیه ایران باحوال با اعمالی که مستقیماً یا من غیر مستقیم ناشی از عهد نامه ها باقرار
داده است منحصر در اعلامیه ایران دیده میشود و خواننده طبعاً مجبور است از خود پرسد آیا این
وضع محدود استثنائی معلول بعلت وجود دلایل خارجی بود و آیا چه شاخصی میتواند ما را
بیکی از دو تفسیر ممکن این اعلامیه هدایت نموده تا تفسیر صحیح را از نا صحیح
تشخیص بدهیم.

توضیحی که دولت ایران در قسمت ۱۹ ملاحظات مقدماتی خود در تاریخ ۲۲ فوریه ۵۲
هنگام طرح ایراد عدم صلاحیت داده بشرح زیر است:

«دولت ایران در واقع از جهت سیاست بین المللی دلایل مهمی بر محدود ساختن قبولی
خود بنحوی که در اعلامیه مندرج است. در تاریخ ۱۲ اکتبر ۱۹۲۸ (۱۹۳۰) تمام عهد نامه های
موجودی را که با دول دیگر منعقد نموده بود و شامل حتی کاپیتولاسیون برای آندول بود ملغی کرده
بود در نتیجه باب مذاکرات با بسیاری از دول برای انعقاد قراردادهای جدیدی بر اساس تساوی مفتوح
شده بود. دولت ایران اعلامیه الحاق با اسانسنامه دیوان را طوری تنظیم کرده بود که امور مربوطه
بکلیه قراردادهای بین المللی را که قبل از آن تاریخ امضاء نموده بود از صلاحیت دیوان خارج نماید
زیر آن قراردادهای را الفاء کرده بود و میل داشت که رژیم کاپیتولاسیون را با لره و بطور قطع
ملغی سازد. به همین دلیل بود که طبعاً نمی توانست قضاوت دیوان را جز در مورد عهد نامه های موخر
بر تاریخ الحاق قبول نماید تا بتواند سیاست خود را در مذاکرات با سایر دول مطابق با سیاست اصلی
موجود بعد از ۱۹۲۸ بنماید»

این دفاع دولت ایران که در ۱۹۵۲ طرح شده است محتاج بمطالعه است به سنی ما باید

پنجم آبادی در دوره بین ۱۹۲۸ تا ۱۹۳۲ در وضع قراردادهای با عملیات ایران در انعقاد عهدنامه
 ها و قراردادهای وضع مخصوص موجود بوده است تا آخر ۱

از پیش رفتن تدوین رژیمن قضاوت کنسولی در دنیا در دهه اول بعد از جنگ بین المللی اول
 در کتاب پرفسور تینبی Toynbee بنام نظری نامور بین المللی ۱۹۲۸ در صفحات ۳۴۹ و ۳۵۰
 و در کتاب ویلر بنت Wheeler Bennett بنام اسناد امور بین المللی ۱۹۲۸ در صفحات ۲۰۰ تا ۱۱۲
 درج شده است .

ایران در ۱۹۲۷ اقدام کرد در دهم مه سال الفاع کاپیتولاسیون را بتمام دولی کسه
 دارای حق قضاوت کنسولی بودند و ظاهراً سیزده دولت بودند سریمها اعلام کرد و در نتیجه الفاع
 کاپیتولاسیون ایران مجبور شد که تجدید نظر کاملی در عهدنامه ها و قراردادهای منعقد نموده و با
 انعقاد قرارداد و عهدنامه های مودت و تجارتی رویه قراردادی خود را بر اساس تساوی قضائی که تحصیل
 و اعلام کرده بود منطبق نماید .

در نتیجه همانطور که از مطالعه مجموعه عهدنامه های جامعه ملل پیدا است سنوات ۲۸ تا
 ۱۹۳۲ برای ایران سالهای مذاکرات متعدد برای تنظیم عهدنامه های دوستی و تجارت و مودت و
 نسبت به بعضی از دول که سابقاً دارای حق قضاوت کنسولی بودند ایران اکثراً بر امحلهائی نمود که در
 یادداشت های متبادله قید میشد که تا آخر ۱۹۳۲ حتی مدتی بعد از آن هنوز منجر بامضای عهدنامه
 نگردیده بود و بطور خلاصه وضع قراردادی ایران در یک حالت انتظار و حدفاصلی بود که ایران
 مشکل می توانست از وضع خود در مقابل بعضی دول اطمینان داشته باشد و بداند چه اثراتی از وضع
 سابق باقی خواهد ماند ؟

بنظر من لازم است دل مهمی را که شرط دولت کامله الوداد در وضع سابق و هنگام استقرار
 کاپیتولاسیون در ایران و سایر کشورها بازمی کرد نیز در نظر گرفت .

از مطالعه دقیق کتاب هر تسله (عهدنامه ها و غیره بین انگلیس و ایران و بین ایران و
 سایرین ۱۸۹۱) پیدا است که این قبیل شرایط در عهدنامه های ایران فراوان دیده میشده است -
 گرچه این شرایط بهیچوجه محدود بکاپیتولاسیون نبود و از فرنیهای پیش دول در روابط قراردادی خود
 بدون هیچگونه ارتباطی با کاپیتولاسیون آنرا قید می کردند مع الوصف از نظر دوامتی که قریب یک
 قرن تابع سیستم قضاوت کنسولی بود و تازه شان خود را از ذر بار آن خالی کرده و وضع جدیدی را
 اتخاذ کرده است تعجب آور است که اصل دولت کامله الوداد بصورت فرع غیر قابل تحمل آن سیستم
 تلقی شود و چنین دولتی که هنوز مشغول مذاکره برای اتخاذ رژیمن قراردادی جدیدی است که اصل
 دولت کامله الوداد را محدود بر روابط تجارتی عادی مینماید طبعاً امایل نیست صلاحیت اجباری را بطور
 مطلق قبول کرده و خود را باعتبار قسمتی از سیستم قراردادی سابق که ممکنست هنوز موجود باشد در
 معرض ادعای بعضی دول قرار دهد .

باتوجه باین دلائل تاریخی است که برای من باسانی ثابت میشود چرا دولت ایران میل
 داشت با قبول صلاحیت اجباری دیوان صفحه جدیدی را باز نموده و تعهدات خود را از این
 جهت محدود بعهدنامه ها و قراردادهائی نماید که بعد از ۱۹ سپتامبر ۳۲ انشاء میشدند .
 تفسیری که دولت انگلیس راجع باین عهدنامه های مدرج در اعلامیه ایران نمود در قسمت

عدم صلاحیت دیوان در مورد عهدنامه های متضمن حق کابیتولاسیون میباشد زیرا مطابق آن تفسیر باز اعلامیه محدود باختلافاتی میشود که بعد از ۱۹۳۰ سپتامبر ۱۹۳۲ ایجاد شده و مربوط باحوال بااعمال می‌خورد آن تاریخ میباشد.

اما سیزدهم جدید قراردادی ایران هنوز در ۱۹۳۲ سپتامبر ۱۹۳۲ یعنی هنگام تأیید اعلامیه کامل نبود چه رسد بتاریخ ۱۲ کتبر ۱۹۳۰ یعنی موانع تسلیم اعلامیه به ژنو - در واقع بعضی از عهدنامه های جدید هنوز تصویب نشده بود و نسبت به بعضی دیگر هنوز مذاکرات انجام نگشته بود و در بسیاری از موارد فقط تبادل یادداشت ها می شده بود که بعنوان مقررات موقتی متوافق حاصل شده بود.

نتیجه مفیده من نظر بجهات بالا قابل تعقل است که وقتی دولت ایران در ۱۲ کتبر ۱۹۳۰ تسلیم باامضای اعلامیه گرفته است قبول خود را محدود ب عهدنامه های بنامی که پس از تأیید اعلامیه امضاء خواهد کرد.

ب - از طرف دیگر دولت انگلیس میگوید که از ۱۹۲۹ تا ۱۹۳۴ دولت ایران باعهده ازدول عهد نامه های متعددی امضاء کرده است که در آن بصور مختلفه حکمیت بین المللی را در مورد اختلافات نایبه از اجراء یا تفسیر عهدنامه های گذشته حال و آینده قبول کرده است این جواب بنظر من قانع کننده نیست چه قبول حکمیت در مقابلیک دولت مطلبی و قبول صلاحیت دائمی دیوان در مورد کلیه عهد نامه ها با علم باینکه این قبول متضمن خلع الزام بحضور در دیوان بر علیه هر یک از اعضای جامعه ملل که اعلامیه را باقید معامله تقابله امضاء کرده است میباشد مطلب دیگری است.

بعلاوه از مطالبه بازده فقره عهدنامه که در قسمت ۲۶ اعتراضات انگلستان برای اثبات این ایراد قید شده است بخوبی دیده میشود که اغلب این عهد نامه ها با دولی منعقد شده است که سابقا دارای حق کابیتولاسیون در ایران بوده و بعدا خواسته اند عهدنامه های جدیدی بر اساس حقوق مساوی بجای آن عهد نامه ها با برابر منعقد نمایند و برخلاف سه فقره از آن عهد نامه ها با دول استونی و فنلاند و لیتوانی منعقد شده است که تا آنجا که من اطلاع دارم هیچوقت دارای حق کابیتولاسیون در ایران نبوده اند - ردولی که در این قسمت از اعتراضات انگلستان نام آنها برده شده همان دولی بوده اند که دولت ایران برای ارجاع اختلافات ناشیه از عهدنامه ها بحکمیت بطور کلی با آنها موافق بوده است و بنظر من وجود این بازده عهد نامه منافاتی با این فکر ندارد که دولت ایران در تاریخ ۲ کتبر ۱۹۳۰ یعنی هنگام امضای اعلامیه نگران از لزوم حضور در دیوان در مورد اختلافات ناشیه از آنها یا قسمتی از عهدنامه های متضمن حق کابیتولاسیون یا مربوط بآن نباشد.

بالتبعیه من معتقد می‌شوم که تفسیر دولت ایران از اعلامیه خود بر تفسیر دولت انگلیس رجحان داشته و اعلامیه فقط مربوط باحوال و اعمالی است که مستقما یا من غیره مستقیم مربوط باجرای عهد نامه یا قرارداد های مورد قبول ایران بعد از ۱۹ سپتامبر ۳۲ می باشد (و از آن تاریخ با آنچه محدودی که در اعلامیه قید شده و مورد اعتراض واقع نگشته است)

چنانچه ملاحظه میشود من بدون توجه بقانون ۱۵ ژانویه ۱۹۳۱ ایران که در ۱۰ ژوان ۵۲ مدتها بعد از وضع قانون دیوان اعلام کشته به نتیجه بالا رسیدم و پیشتر مایل بودم

که دیوان بآن قانون توجه نمیکرد زیرا توجه بقانون مزبور بهنوان دلیل بعقیده من قابل اعتراض و ارزش استدلالی آن ناچیز میباشد .

حالا وارد بحث در مسئله دوم شده میخواهیم بدانیم آیا بعد از ۱۹ سپتامبر ۱۹۳۲ عهدنامه هائی مورد تصویب دولت ایران واقع شده است که باستناد آن دولت انگلیس بتواند صلاحیت دیوان را اثبات نماید یاخیر ؟

اولین ادعای انگلیس در این قسمت با توجه بقسمت اعتراضات ۲۴ مارس ۵۲ متکدی بر چیزی است که بنام « توافق بین المللی ایران و انگلیس بر رعایت مواد قرارداد امتیاز ۱۹۳۳ » نامیده شده است .

در اساس خود قرارداد امتیاز منعقدہ بین دولت ایران و شرکت محدود نفت انگلیس و ایران نظرمین باتصمیم دیوان وادله مندرجه در نظر دیوان کاملاً یکی است و معتقدیم که امتیازنامه مزبور منطبق با مصداق عهد نامه ها یا قرار دادهای مورد قبول ایران نمیکرد چه در واقع نه اوضاع و احوال مربوط بذاکرات راجع بآن موضوع و نه اختلافاً موجود بین انگلیس و ایران در آن تاریخ که در شورای جامعه منحل طرح شده بود هیچیک منجر بایجاد یک نوع توافق ضمنی یا تلویحی بین انگلستان و ایران نشده است که بتوان عنوان « عهدنامه ها یا قرار دادهای مورد قبول ایران » را شامل آن دانست .

در مورد معنای جمله « مورد قبول ایران » توجه دیوان را ببلازمات دیوان دائمی داد گستری بین المللی در موضوع پرونده امتیاز ماورماتیس Mavrommatis در فلسطین در ۱۹۲۴ حکم شماره ۲ مربوط بصلاحیت سری الف شماره ۲ صفحه ۲۴ راجع بمعنای جمله « تعهدات بین المللی مورد قبول دولت سرپرست » و نظر ریه اردفینالی Finaly و مور Moor قاضی در همان موضوع در صفحات ۶۸ و ۷۷ جلب میکنم .

توافق ضمنی یا تلویحی بفرض وجود شامل عنوان « مورد قبول ایران » نبوده و برای کلمه « مورد قبول » مفید در اعلامیه بایستی ناچار معنای محلی قائل شد .

دومین عنوان انگلیس برای اثبات صلاحیت دیوان بانکای عهدنامه های مورد قبول ایران پس از تاریخ ۱۹ سپتامبر ۱۹۳۲ متکی بر سه فقره عهدنامه منعقدہ بین ایران و دانمارک (۱۹۳۴) ایران و سوئیس (۱۹۳۴) و ایران و ترکیه (۱۹۳۷) است که بموجب قسمت ۱۲۲ اعتراضات انگلستان دولت انگلیس مدعی است باستناد شرط دولت کامله الوداد مندرج در عهدنامه های ۱۸۵۸ و ۱۹۰۳ منعقدہ با ایران از مقررات آن عهدنامه ها میتواند استفاده نماید - بنظر دولت انگلستان این سه فقره عهدنامه طوری است که با ملاحظه آن نتیجه اعلامیه ایران شامل دعوی فعلی میگردد .

برای مطالعه این ادعای انگلیس کافی است که مابینکی از آن عهدنامه ها مثلاً عهدنامه - ۱۹۳۴ ایران و دانمارک را که از تاریخ ۲۱ مارس ۱۹۳۵ اجرا شده است باماده ۹ عهد نامه انگلیس و ایران مورخ ۱۸۵۷ که صریحاً بموجب یادداشت های متبادله بین ایران و انگلیس در تاریخ ۱۰ مه ۱۹۲۸ مؤثناً باعتبار خود باقی بوده مورد نظر قرار بدیم (صورت جلسه مذاکرات مجلس انگلیس شماره ۳۶۰۶)

این نکته مسلم است که اگر صلاحیت دیوان بدرسدگی با اختلاف فعلی محرز بود و دیوان وارد درماهیت دعوی شده بود دولت انگلیس حق داشت بااستناد بشرط دولت کامله الوداد مندرج در ماده ۹ قرارداد ۱۸۵۷ بمنظور روش دولت ایران با اتہاع خارجه و اموال ایشان از مقررات

عهدنامه ۱۹۳۴ ایران و دانمارک استفاده نماید. لیکن دیوان فملاوارد ماهیت نشده و مسئله مورد نظر این است که آیا دوات انگلیس میتواند صلاحیت دیوان را حقاً باستناد این عهدنامه بدلیل آنکه بعد از تاریخ اعلامیه امضا شده است ثابت نماید یا خیر که البته مطلب دیگری است.

باتوجه بنظری که فوقاً درادم و گفته شد که اعلامیه ایران فقط مربوط به عهدنامه هائی است که دولت ایران بعد از ۱۹ سپتامبر ۱۹۳۲ قبول کرده است ادعای دولت انگلستان بعقیده من مواجه با دو محظور میگردد:

الف - اول آنکه دوات انگلیس عهدنامه می بین خود و ایران بعد از تاریخ رقوم منعقد نکرده ثابت و اندیدان استناد نماید.

ممکن است بر این نظر ایراد شود که دوات ایران در اعلامیه صریحاً گفته است که مرادش از عهدنامه ها عهدنامه هائی است که باید بین آندوات و دولت طرف دعوی منعقد شده باشد و حال آنکه من معتقدم وقتی با صدور اعلامیه بشرط معامله متقابل قبول می کند که اختلاف مربوطه به عهدنامه ها را بدادرسی دیوان بر گذار نماید مرادش مسلماً اختلافاتی است که مربوط به عهدنامه های منعقد بین دول اصحاب دعوی میباشد.

ب - اعم از آنکه اعتراض مذکور در قسمت اول اساسی باشد یا خیر محظور ثانوی که مانع اساسی دولت انگلیس در صدق ادعای آن دولت است اینست که قبل از استناد به عهدنامه ایران و دانمارک دولت انگلیس بایستی جهت ارتباط این عهدنامه ها را با ادعای خود ثابت نماید و این جهت ارتباط همان ماده ۹ عهدنامه ۱۸۵۷ انگلیس و ایران است که تاریخاً مقدم بر تاریخ اعلامیه ایران می باشد.

بنابراین دیوان قبل از قبول ادعای انگلستان بایستی معتقد گردد که نه تنها دولت انگلستان میتواند به عهدنامه ۱۹۳۴ مقدمه بین ایران و دولت ثالث استناد نماید بلکه باید از مجموع این عهدنامه و عهد نامه ۱۸۵۷ با استناد از شرط دولت کامله الوداد مندرج در عهدنامه اخیر استفاده نماید:

آیا فرد فرد این عهدنامه ها یا مجموع آن دو عهدنامه «عهدنامه یا قرارداد مورد قبول ایران» بعد از ۱۹ سپتامبر ۱۹۳۲ به معنای مورد نظر اعلامیه تعبیر میشود یا خیر؟ بنظر من خیر زیرا این نحو تفسیر اعلامیه مصنوعی و مجبوری تلقی میشود که برای من قابل قبول نیست بنظر من قابل فرض نیست که دولتی بموجب قسمت ۲ ماده ۳۶ اعلامیه صادر کند و منظورش این باشد که اعلامیه او من غیر مستقیم نیز اجرا گردد.

همچنین من نمیتوانم قبول کنم که کلمات «مستقیم یا من غیر مستقیم» مندرج در اعلامیه بتواند مفید ادعای انگلستان باشد زیرا این کلمات معرف رابطه بین احوال و اعمال با اجرای عهدنامه است نه آنکه منظور از غیر مستقیم استفاده از شرط دوات کامله الوداد مندرج در عهدنامه ۱۸۵۷ برای ارتباط آن عهدنامه با عهدنامه ۱۹۳۴ باشد:

نظر بجهت بالا من نمیتوانم ادعای دوات انگلیس را بر اینست که بتواند با استفاده از عهدنامه های ایران و دانمارک و سوئیس ایران و ترکیه منعقد بعد از ۱۹ سپتامبر ۱۹۳۲ صلاحیت دیوان را ثابت کند قبول نمایم.

با نتیجه دیوان را صالح برای رسیدگی بدعوی فملاوارد میدانم. آرنولد مک نر